

## تعریف دارالاسلام و دارالکفر در مذاهب مختلف اسلامی

بسم الله و الحمد لله . اما بعد: السلام علیکم و رحمہ الله و برکاتہ/ بخش: ۳

بعد از بررسی «دار» در قرآن و سنت صحیح و آراء صحابه متوجه شدیم که این تقسیم «دارین» قبل از عصر فقهای مذاهب مختلف اسلامی و تولد فقه اجتماعی و تدوین مسائل متعلق به روابط بین المل در میان اهل فقه وجود داشته، و شایسته است بدانیم که مذاهب مختلف اسلامی هم در تعریف دارالاسلام و دارالکفر چه گفته اند؟

**مذهب حنفی:** السرخسی حنفی مذهب رحمہ الله از بزرگان این مذهب چون ابویوسف و محمد شیبانی رحمهما الله نقل می کند که دارالاسلام یعنی: هر جایی که در آن حکم اسلام حاکم باشد «وَكُلُّ مَوْضِعٍ كَانَ الظَّاهِرُ فِيهِ حُكْمُ الْإِسْلَامِ» السرخسی رحمہ الله در جای دیگری می گوید: و سرزمینی با اجرای احکام و قوانین اسلامی تبدیل می شود به «دارالمسلمین» سرزمین مسلمین<sup>۲</sup>.

الکسانی رحمہ الله نیز می گوید: هر «دار» یا به اسلام مضاف می گردد یا به کفر، و دار به اسلام اضافه می شود هنگامی که در آن احکام اسلام تطبیق شود، و به کفر اضافه می شود هنگامی که در آن احکام کفر تطبیق شود... زیرا ظهور اسلام و یا کفر بخاطر ظهور احکامشان است.<sup>۳</sup>

ابن عابدین حنفی مذهب می گوید: دارالکفر تبدیل به دارالاسلام می شود با اجراء کردن احکام اسلامی در آن.<sup>۴</sup>

الکسانی در "بدائع الصنائع" می گوید: در بین اصحاب ما (یعنی در بین حنفی مذهبها) در اینکه دارالکفر با مسلط شدن احکام اسلام تبدیل به دارالاسلام می شود اختلافی وجود ندارد.<sup>۵</sup>

۱) فَكُلُّ مَوْضِعٍ ظَهَرَ فِيهِ حُكْمُ الشَّرْكَ فَالْقُوَّةُ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ لِلْمُشْرِكِينَ فَكَانَتْ دَارَ حَرْبٍ، وَكُلُّ مَوْضِعٍ كَانَ الظَّاهِرُ فِيهِ حُكْمُ الْإِسْلَامِ فَالْقُوَّةُ فِيهِ لِلْمُسْلِمِينَ / (المبسوط ۱۲-۲۵۸) همچنین نگاه کنید به: "المبسوط" (۱۰/۱۱۴)، و "بدائع الصنائع" للکسانی (۷/۱۳۰)، و "المعتمد" لأبي يعلى (۲۶۷)، و "الأدب الشرعية" لابن مفلح (۱/۲۱۲) این مذهب حنفی هاست. /  
۲) السیر الكبير (۵/۲۱۹۷) / والدار تصیر دارالمسلمین بإجراء أحكام الإسلام  
۳) بدائع الصنائع للکسانی (۹/۴۳۷۵) // إن كل دار مضافة إما إلى الإسلام وإما إلى الكفر، وإنما تضاف الدار إلى الإسلام إذا طبقت فيها أحكامه، وتضاف إلى الكفر إذا طبقت فيها أحكامه، كما تقول الجنة دارالسلام والنار دار البوار، لوجود السلامة في الجنة والبوار في النار، ولأن ظهور الإسلام أو الكفر بظهور أحكامهما  
۴) الدر المحتار (۴/۳۵۶) / ودار الحرب تصیر دار الإسلام بإجراء أحكام أهل الإسلام فيها»  
۵) لا خلاف بين أصحابنا في أن دار الكفر تصیر دار إسلام بظهور أحكام الإسلام فيها".

به این شکل حنفی ها در تعریف دارالکفر هم می گویند: سرزمینی که در آنجا امر و حکم رئیس کافران جاری می شود و در آنجا مسلمانان از کفار می ترسند، بنابراین دارالکفر آن سرزمینی است که در آنجا سلطان برای حاکم مسلمان نیست (یعنی حکومت اسلامی وجود ندارد) و غلبه در آنجا برای احکام کفر است.<sup>۶</sup>

**مذهب مالکی:** مالکی ها نیز در مورد دارالکفر می گویند: سرزمینی که در آنجا احکام کفار ظاهر و جاری می شود. و طبعاً هر سرزمینی که در آن احکام اسلامی ظاهر و به مرحله ی اجراء در بیابند آن سرزمین هم دارالاسلام است.<sup>۷</sup>

در این زمینه الإمام مالک از مکه قبل از فتح و تحت حاکمیت مشرکین می گوید: **وَكَانَتْ الدَّارُ يَوْمَئِذٍ دَارَ الْحَرْبِ لِأَنَّ أَحْكَامَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ ظَاهِرَةً يَوْمَئِذٍ.**<sup>۸</sup> مکه در آن زمان دارالحرب بود چون احکام جاهلی بر آنجا حاکمیت داشتند.

**مذهب شافعی:** امام شافعی رحمه الله بر این باور است که زمین «دار» واحدی است و این تقسیمات امری طاری (خلاف اصل و پیشامد ناگهانی) است. و می خواهد بگوید که سرزمین متعلق به الله است و یکی است و تبدیل به دارالکفر نمی شود، و زمین در اصل دار واحدی برای اسلام است، و در دارالاسلام نباید تقسیمی صورت گیرد و این تقسیم زمین به دارین حالتی طاری، (بیگانه، خلاف اصل و پیشامد ناگهانی) است که **به خاطر** عناد کفار در اقرار به حاکمیت اسلام به وجود آمده است.

الله تعالی می فرماید: **وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا** (مائده/۱۷) زمانی که الله زمین را خلق کرده و مالک آن هم خودش است و در آن متصرف تکوینی است «**لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**» (مائده/۱۲۰) خلی طبیعی است که نباید کسی غیر از الله در زمین متصرف تشریحی باشد. خلق مال الله است امر و حکم هم مال الله تعالی است. **أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.** (اعراف/۵۴)

در نگاه امام شافعی رحمه الله این تقسیم جهان به «دارالاسلام» و «دارالکفر» به دلیل وضعیتی است که بر جهان بشری تحمیل شده، بی آن که مطلوب نظر اسلام باشد و اسلام به این تقسیمات راضی نیست و

<sup>۶</sup> اصطلاحات الفنون ۲/۲۶۵، و المبسوط ۱۰/۱۱۴ / الدار التي يجري فيها أمر رئيس الكافرين ويخاف فيها المسلمون من الكفار، فعلى هذا تكون دار الكفر هي الدار التي لا يكون فيها السلطان والمنعة للحاكم المسلم والغلبة فيها لأحكام الكفر  
<sup>۷</sup> المقدمات الممهدة لابن رشد ۲/۲۸۵، و بلغة السالك ۲/۱۶۷، و المدونة ۳/۲۳ / « الدار التي تظهر وتجري فيها أحكام الكفار»  
<sup>۸</sup> مالک بن انس، المدونة الكبرى، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۴ م. ج ۲ ص ۲۲

مشروع نیست اما وجود دارد؛ شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه وسلم آمده است که بر همه انسانها حاکمیت کند چون این شریعت خاصیت همگانی دارد و هدف نهائی اسلام این است که جامعه ی انسانی را تحت قدرت واحدی درآورد.

- زمانی که الله تعالی می فرماید: « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا » (سبأ/ ۲۸) و می فرماید: « قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا » (اعراف/ ۱۵۸) یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تمام انسانها فرستاده شده است نه قوم و منطقه ی خاصی .

- و زمانی که الله تعالی می فرماید: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أُمَّمًا <sup>۵۵</sup> (نور/۵۵) یعنی حاکمیت بر زمین از آن اسلام و مومنین به آخرین شریعت الله تعالی است .

این هدف نهائی و آرمان اسلام است، اما تا زمان رسیدن به هدف نهائی با امور ناخواسته و پیش آمدهای ناگهانی و تحمیلی مواجه می شویم که به حکم ضرورت تا زمان برداشته شدن آنها باید وجود آنها را بپذیریم، هر چند قبولشان نداریم اما وجود دارند و باید مثل یک آفت برداشته شوند. مثل دارالکفر.

اجازه دهید این نگرش امام شافعی رحمه الله را بیشتر بررسی کنیم: یهودی ها بر این باور بودند که دست الله تعالی در بعضی از مسائل بسته است . وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ (مائده/۶۴) سکولاریستها نیز در امور اجتماعی و حکومتی و اجرائی جامعه بر همین اساس برخورد می کنند و بر این باورند که دستان الله تعالی در بسیاری از مسائل بسته است و در این گونه مسائل در زمین بالاتر از خودشان نمی بینند و خودشان را در مسائل حکومتی و قانونگذاری و حاکمیت بر مردم بالاتر و بهتر از الله تعالی می دانند. به همین دلیل زمین را نیز مال خودشان می دانند همچنانکه فرعون گفت: قَالَ أَجِنْتَنَا لِنُخْرِجَنَّا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى (طه/۵۷)

یعنی زمین مال آنها است نه مال موسی و موسی هیچ حقی در این زمین ندارد الا حق شهروندی و این حق شهروندی هم زمانی که به او داده می شود که تابع حاکمیت و قوانین حاکم بر جامعه باشد و گرنه اگر تابع قوانین سکولاریستی و حاکمیت این سکولاریستها (یا به زبان عربی این مشرکین) نمی شود باید زمینی که مال الله تعالی است و این کفار اشغالش کرده اند را رها کند: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنَ

أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا (ابراهیم/۱۳)

در این صورت شعار وطن گرایی و ملی گرایی سکولاریستها (یا به زبان عربی این مشرکین) که به عنوان یک عامل هویت بخشی در برابر هویت عقیدتی اسلامی و بسیج مردم جهت جنگ با مجریان قانون شریعت الله مورد استفاده قرار می گیرد و مطرح می شود چیز جدیدی نیست، بلکه پدیده و آفتی است بسیار قدیمی و باستانی .

اما این زمین متعلق به الله است و باید قوانین الله بر آن حاکمیت یابند و زمانی که الله تعالی به خاطر حفظ دین از بخشی از زمینش به بخشی دیگر از زمینش امر به هجرت می کند «...قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ...» (نساء/۹۷) در واقع هر گونه حق مالکیت حقیقی و واقعی انسان بر زمین را از انسانها می گیرد و نشان می دهد که انسان هیچ حقی بر زمین الله ندارد. انسان مسافری است که با مالکیت اعتباری» بعد از مدتی باید این زمین را ترک کند و به جایی که به آن تعلق دارد برود . کسی بعد از مدتی نشستن در مسافرخانه ای بر مسافرخانه ادعای مالکیت حقیقی و واقعی ندارد.

این یک واقعیت است که زمین مال الله تعالی است چنانچه الله تعالی می فرماید: **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ** (نساء/۵۶) ای بندگان مؤمن من ! زمین من فراخ است و تنها مرا عبادت کنید؛ اما زمانی که «وضع موجود» را می بینم متوجه می شوم که کفار مدعی زمین الله هستند و می گویند زمین ما «أَرْضِنَا» و الله تعالی نیز بر اساس همین «وضع موجود» ی که وجود دارد می فرماید: **وَأُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضاً لَمْ تَطُؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا** (احزاب/۲۷) و زمین آنها و دیار آنها و اموال و دارائی آنها، و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بی گمان خداوند بر هر چیزی توانا است.

این مالکیت کفار بر زمین که الله تعالی به آن اشاره می کند در واقع مالکیتی **طاری، عارضی و گذرا** است و مالکیت در اصل مال الله تعالی است که الله تعالی آن را به صورت **اعتباری** در اختیار مومنین و متقین قرار داده است و برای مومنین همچون ماهی در دریا مرزی وجود ندارد. در اینجا متولد شدن و سکونت چند قرنه ی کفار در زمین باز باعث نمی شود که اینها حقی بر این زمین داشته باشند چون: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ** (انبیاء/۱۰۵) ما علاوه بر قرآن، در تمام کتب (انبیاء پیشین) نوشته ایم که بی گمان (سراسر روی) زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد (و آن را به دست خواهند گرفت) .

مالکیت اعتباری دست به دست می شود و از شخصی به شخص دیگر هم منتقل می شود و دیگران می توانند آن را به ارث ببرند، اما زمانی که در «علم فرایض» مساله ی ارث و میراث شخصی مطرح می شود هر کسی مستحق میراث بردن نیست بلکه تنها کسانی مستحق میراث بردن هستند که طبق قانون شریعت الله جزو ورثه محسوب شوند.

پس از نگاه الله تعالی هر کسی شایستگی آن را ندارد که زمین به وی به ارث برسد. این اصل تشریحی است اما واقع و «وضع موجود» با این اصل تطابق ندارد و زمین بین مسلمین و کفار تقسیم شده است و زمین تحت حاکمیت هر یک به اسامی چون دارالاسلام و دارالکفر و دارالمسلمین و دارالشُرک و دارالفاسقین و غیره تقسیم شده است.

این تقسیم زمین به «دارین» هم امری حتمی است :

- مادام که باید دین الله با هر چهار معنی و مفهومش بر زمین حاکمیت کند و برتر باشد « **كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** » (توبه/۴۰) باشد و کلمه ی «کفر» باید پست و بی ارزش و رو به فنا باشد.
- و مادام که حق اسلام است که بر زمین رهبریت کند و کفار به این حاکمیت پایبند نیستند و مسلحانه در برابر تطبیق قانون شریعت الله در زمین با مومنین سر جنگ دارند و می خواهند از حاکمیت شریعت الله بر زمین جلوگیری کنند.

با این وجود مومنین اجازه ندارند که حاکمیت کفار بر زمین و دارالکفر آنها را به رسمیت بشناسند و آن را مشروع بدانند چون حاکمیت از جنس عزت است و عزت هم تنها متعلق به الله و رسولش و مومنین است: «**وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ**» (منافقون/۸) عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی کنند و) نمی دانند.

یک مومن ممکن است به امری که رخ داده است اذعان داشته باشد و اقرار کند که هست اما اجازه ندارد به شرعی بودن و حقانیت کفار و حاکمیت کفار اقرار کند. و فرق آشکاری هست بین اذعان واقع و اعتراف به مشروع بودن و صحیح بودن آن .

کفار هم به وجود حکومتی اسلامی اقرار دارند، چون هست؛ اما هرگز نمی پذیرند که باید بر زمین حاکمیت داشته باشد و بین اعتراف به وجود چیزی با اعتراف به درست بودن آن فرق زیادی وجود دارد.

امام شافعی هم هرگز حاکمیت کفار بر زمین را به رسمیت نمی شناسد، اما در چنین شرایط طاری و ناخواسته ای که به وجود آمده و بر اساس «وضع موجود»ی که وجود دارد خود امام شافعی رحمه الله در الام می گوید: أبو سفیان بن حرب در دار خزاعه (وادی خزاعه) مسلمان شد و آنجا دار الاسلام بود و همسرش هند دختر عتبه کافره بود و در مکه اقامت داشت و آنجا دار الکفر بود سپس هند در عده اسلام آورد و اهل مکه اسلام آوردند و مکه به دار الاسلام مبدل شد و زن صفوان ابن امیه و زن عکرمة بن ابی جهل نیز اسلام آورد و آن دو در دار الاسلام مقیم ماندند و شوهرانشان شکست خورده به ناحیه بحرین فرار نمودند و آنجا دار الکفر بود پس بازگشتند و اسلام آوردند و همسرانشان در عده بود و رسول الله صلی الله علیه وسلم بر نکاح اول مستقرشان نمود<sup>۹</sup>.

یا در «الام» امام شافعی رحمه الله در مورد یکی از مسائل مهم متبیط با خون مسلمین می گوید: مسلمان هر کجا که باشد خونس حرام است و چنانچه به عمد کسی مسلمانی را بکشد باید قصاص شود یا اگر غیر عمد بود باید کفاره و دیه بدهد در علت آن هم می گوید: "وَأِنَّمَا يَحْرُمُ الدَّمُ بِالْإِيمَانِ كَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي دَارِ حَرْبٍ أَوْ دَارِ إِسْلَامٍ" با ایمان خون حرام می گردد و فرق ندارد شخص مومن در دار حرب باشد یا دار الاسلام. و در جای دیگری در همین کتاب الام باز امام شافعی می گوید: "مِمَّا يَعْظَلُهُ الْمُسْلِمُونَ وَيَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ: أَنَّ الْحَلَالَ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ حَلَالٌ فِي بِلَادِ الْكُفْرِ، وَالْحَرَامُ فِي بِلَادِ الْإِسْلَامِ حَرَامٌ فِي بِلَادِ الْكُفْرِ." آن چیزی که مسلمین بر اثر تعقل به آن رسیده اند و بر آن اجتماع کرده و یک رای هستند اینکه: حلال در دار الاسلام در دار الکفر هم حلال است، و حرام در دار الاسلام در دار الکفر هم حرام است.

در اینجا تقسیم زمین به «دارین» به این معنی نیست که شریعت اسلام هم خاصیت منطقه ای و اقلیمی به خودش می گیرد.

در کل، مذهب شافعی در تعریف دار الاسلام می گوید: سرزمینی که تحت قدرت رئیس دولت اسلامی باشد و اگر چه در آن مسلمانی نباشد. <sup>۱۰</sup> ابن احجر عسقلانی می گوید: دار الاسلام سرزمینی است که تحت تسلط ماست هر چند ساکنین آن اهل ذمه یا اهل عهد باشند.<sup>۱۱</sup>

<sup>۹</sup> الأم ۷/۳۶۰) أسلم أبو سفیان بن حرب بمر وهي دار خزاعه وهي دار الإسلام وامرأته هند بنت عتبه كافرة مقيمة بمكة وهي دار الكفر ثم أسلمت هند في العدة... وأسلم أهل مكة وصارت مكة دار إسلام وأسلمت امرأة صفوان ابن أمية وامرأة عكرمة بن أبي جهل وهما مقيمان في دار الإسلام وهرب زواجهما إلى ناحية البحرين وهي دار الكفر ثم رجعا فأسلما وأزواجهما في العدة فأقرهم رسول الله على النكاح الأول  
<sup>۱۰</sup> تحفة المحتاج ۴/۲۳۰) بأنها ما كانت تحت استيلاء رئيس الدولة الإسلامية وإن لم يكن فيها مسلم  
<sup>۱۱</sup> تحفة المحتاج ۴/۲۲۲) دار الإسلام ما كانت في قبضتنا وإن سكنها أهل ذمة أو عهد

ابوالقاسم رافعي شافعي رحمه الله نیز می گوید: از شروط دارالاسلام این نیست که در آن مسلمانی وجود داشته باشد، بلکه همین کافی است که در اختیار **قانون اسلام** و **رهبری مسلمان** باشد.<sup>۱۲</sup>

شوکانی رحمه الله هم می گوید: ملاک در تشخیص دارالاسلام از دارالکفر، ظهور کلمه است؛ اگر **قوانین و دستورات امر و نهی** در مکان و سرزمینی در اختیار **اهل اسلام** بود به شیوه ای که کفار نتوانند به آشکارا کفریاتشان را انجام دهند مگر از کانالی که **قانون شریعت** برایش تعیین کرده است، در این صورت چنین سرزمینی **دارالاسلام** است، و چنانچه برعکس باشد در آن صورت مکان و سرزمین نیز برعکس تبدیل به **دارالکفر** می گردد.<sup>۱۳</sup>

### مذهب حنبلی :

أبو یَعْلَى الحنبلي رحمه الله می گوید: هر سرزمین که در آن **احکام اسلام** - و نه **احکام کفر** - غلبه داشته باشد پس آنجا دارالاسلام است و هر سرزمینی که در آن **احکام کفر** - و نه **احکام اسلام** - در آن غلبه داشته باشد پس آن (جا) دارالکفر است.<sup>۱۴</sup> پس حنبلی ها در مورد دارالکفر می گویند: سرزمینی که احکام کفر بر آن غلبه و حاکمیت دارند<sup>۱۵</sup>

ابن مفلح الحنبلي رحمه الله نیز می گوید: اگر در هر جا و سرزمینی احکام و قوانین مسلمین بر آن غلبه داشت دارالاسلام است، و چنانچه احکام کافران بر آن غالب بود دارالکفر است و غیر از این دو، سرزمین و دار دیگری وجود ندارد.<sup>۱۶</sup>

ابن القيم نیز با همین مضمون آورده است: « دَارُ الْإِسْلَامِ هِيَ الَّتِي نَزَلَهَا الْمُسْلِمُونَ، وَجَرَتْ عَلَيْهَا أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ، وَمَا لَمْ تَجْرُ عَلَيْهِ أَحْكَامُ الْإِسْلَامِ لَمْ يَكُنْ دَارَ إِسْلَامٍ . جمهور علما گفته اند، دارالاسلام منطقه ای

<sup>۱۲</sup> عبد الكريم بن محمد الرفاعي ، شرح الوجيز ، المحقق: علي معوض - عادل عبد الموجود، بيروت ، دار الكتب العلمية ، ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م ج ۸ ص ۱۴ / وليس من شرط دار الإسلام أن يكون فيها مسلمون بل يكفي كونها في يد الإمام وإسلامه /

<sup>۱۳</sup> محمد بن علي شوکانی ، السيل الجرار ، قاهره ، جنه احياء التراث الإسلامی ۱۴۳۱ق. ج ۵۷۵/۴ / أن الاعتبار بظهور الكلمة، فإن كانت الأوامر والنواهي في الدار لأهل الإسلام بحيث لا يستطيع من فيها من الكفار أن يتظاهروا بكفره إلا لكونه مأذونا له بذلك من أهل الإسلام؛ فهذه دار إسلام، وإن كان الأمر بالعكس فالدار بالعكس

<sup>۱۴</sup> قاضي أبي يعلى الحنبلي، المعتمد في أصول الدين، ص ۲۷۶، ط دار المشرق ببيروت ۱۹۷۴ . / وكل دار كانت الغلبة فيها لأحكام الإسلام دون أحكام الكفر فهي دار إسلام، وكل دار كانت الغلبة فيها لأحكام الكفر دون أحكام الإسلام فهي دار كفر.

<sup>۱۵</sup> (المبدع ۳/۳۱۳ - الانصاف ۴/۱۲۱ - المقنع بحاشيته ۱/۴۸۵ - كشف القناع ۳/۴۳) / الدار التي تغلب فيها أحكام الكفر

<sup>۱۶</sup> الأداب الشرعية ۱/ ۲۳۱-۲۱۲ / عبد الله محمد بن مفلح المقدسي ، الأداب الشرعية، المحقق: شعيب الأرنؤوط - عمر القيام ، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۹ - ۱۹۹۹ ج ۱/ص ۲۳۱ / فكل دار غلب عليها أحكام المسلمين فدار الإسلام، وإن غلب عليها أحكام الكفار فدار الكفر، ولا دار لغيرهما .

است که مسلمانان در آن ساکن هستند و احکام اسلام در آن جاری است؛ اما جایی که احکام اسلام در آن جاری نباشد دارالاسلام نیست، اگرچه هم به دارالاسلام چسبیده باشد...»<sup>۱۷</sup>.

### ظاهری مذهبها:

ابن حزم اندلسی در الْمُحَلّی می گوید: دار الاسلام سرزمینی است که بر آن سلطه اسلامی [یا حکومت اسلامی] غالب می شود، و اقامه احکام از سلطه [حکومت] می آید، پس مادامی که سلطه [حکومت] غالبه سلطه [حکومت] اسلام است احکامش اقامه می شود.<sup>۱۸</sup>

قانون و حاکمیت بلا استثناء قدرت و غلبه را به همراه خود می آورد که در مفاهیم ۴ گانه ی محتوا و مفهوم دین خود را به نمایش گذاشته است. بر همین اساس است که علمائی چون ابن حزم اندلسی ظاهری مذهب می گویند: لِأَنَّ الدَّارَ إِنَّمَا تُنْسَبُ لِلْغَالِبِ عَلَيْهَا، وَالْحَاكِمِ فِيهَا، وَالْمَالِكُ لَهَا<sup>۱۹</sup>. زیرا سرزمین نسبت داده می شود به کسی که بر آنجا غالب باشد و در آنجا حاکم باشد و مالک آنجا باشد.

### شیعیان زیدی:

زیدی ها و کسانی چون صاحب الْمُحَلّی و غیره معتقد هستند که از محمد نفس زکیه رحمه الله روایاتی تحت عنوان کتاب السیر در منابع زیدی باقی مانده که مسائل مربوط به احکام دار الاسلام و دار الکفر و دار الحرب و مسائل مرتبط با امور جنگ و صلح و سایر شئون متعلق به جهاد وجود دارد.<sup>۲۰</sup> اما بعدها تمام مباحث متعلق به حکومت اسلامی و مسئولیتها و وظایف حاکم را نیز در بر گرفت.

شیعیان زیدی بر این باور هستند که امام ابوحنیفه رحمه الله زیدی بوده و به محمد نفس زکیه رحمه الله بیعت داده . البته دیدگاههای انقلابی امام ابوحنیفه رحمه الله در برابر ظالمین و کشته شدن امام ابوحنیفه رحمه الله در زندان این نگرش را بیشتر در میان زیدی ها تقویت کرده است؛ غیر از این چون امام مالک رحمه الله در حمایت از نهضت نفس زکیه رحمه الله فتوا داد که بیعت اجباری با ابوجعفر را می توان

<sup>۱۷</sup> أحكام أهل النمة لابن القيم: ۱/ ۳۶۶، ط دار العلم للملایین ۱۹۸۳. / «قال الجمهور: دار الإسلام هي التي نزلها المسلمون وجرت عليها أحكام الإسلام، وما لم تجر عليه أحكام الإسلام لم يكن دار إسلام وإن لاصقها، فهذه الطائف قريبة إلى مكة جدا ولم تصر دار إسلام بفتح مكة وكذلك الساحل»<sup>۱۸</sup> المحلي (۱۴۰/۱۳) / بأنها الدار التي تغلب عليها السلطة الإسلامية وإقامة الأحكام تأتي تبعاً للسلطة فما دام أن السلطة الغالبة هي سلطة الإسلام أقيمت أحكامه .

<sup>۱۹</sup> المحلي (۲۵۱/۱۱)

<sup>۲۰</sup> المحلي، ۱۴۲۳: ۲۷۴ و الوجیه، ۱۴۲۰: ۹۱۸ و هارونی حسنی، ۱۴۲۲: ۵۵-۵۶



شکست و به خروج با محمد نفس زکیه رحمه الله فتوی داد<sup>۲۱</sup> به همین دلیل دیدگاههای زیدی ها در مورد دارالاسلام و دارالکفر تفاوتی با دیدگاه حنفی ها و مالکی ها ندارد.

### شیعیان ۱۲ امامی :

لازم است بدانیم که تنها در وسائل الشیعة حر العاملي اصطلاح دارالحرب در ۶ روایت و اصطلاح دارالاسلام نیز در ۱۴ روایت تکرار شده است، به عنوان مثال از امام جعفر صادق رحمه الله روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: «إِنِّي بَرِيءٌ مِنْ كُلِّ مُسْلِمٍ نَزَلَ مَعَ مُشْرِكٍ فِي دَارِ الْحَرْبِ»<sup>۲۲</sup> من بری هستم از هر مسلمانی که در دار الحرب با مشرکی زندگی کند.

با آنکه در بیشتر آثار تشیع به نمونه ها و آثار دارالاسلام اشاره شده است اما شیعیان جعفری هم در مورد این خانه، محل سکونت، سرزمین و شهر اسلام یا دارالاسلام می گویند: دارالاسلام: کشور و سرزمینی است که تحت حکومت اسلامی باشد و احکام اسلام در آن اجرا شود. و دارالکفر: به سرزمین ها و کشورهایایی گفته می شود که خارج از قلمرو سیادت و حاکمیت اسلام بوده، احکام اسلامی در آن ها پیاده نمی شود و حاکمیت در آن با قانون غیر الهی است.<sup>۲۳</sup>

شیخ شمس الدین محمد مشهور به شهید اول که در میان شیعیان به افقه الفقهاء شناخته شده «دارالاسلام» را چنین تعریف کرده است: منظور و مراد از دارالاسلام سرزمینی است که در آن احکام اسلام نافذ باشند و کافری نباشد، مگر این که پیمان بسته باشد.<sup>۲۴</sup> بدون شک نافذ و اجرا کردن احکام و قوانین شریعت الله و پیمان بستن با کفار تنها به وسیله ی حکومت انجام می گیرد. پس از نگاه شیعیان ۱۲ امامی محدوده جغرافیایی جهان اسلام سرزمین هایی است که تحت سیطره حکومت اسلامی باشند<sup>۲۵</sup> که قوانین شریعت الله را پیاده می کند. شهید ثانی<sup>۲۶</sup> و شیخ طوسی، حلّی و آیت الله خمینی و غیره هم چنین دیدگاهی دارند.

<sup>۲۱</sup>الغریبی، ۲۰۰۶: ۲۱۱-۲۱۲

<sup>۲۲</sup>وسائل الشیعة / ج ۱۵ / باب ۳۶ / ص ۱۰۱.

<sup>۲۳</sup>عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۳۳. ص ۲۶۰ و..

<sup>۲۴</sup>محمدبن مکی العاملي (الشهید الاول)، الدرس الشریعه، ج ۳، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲، ص ۷۸. / المراد بدار الاسلام ما ینفذ فیہ حکم الاسلام فلا یكون بها کافرٌ الا معاهدا

<sup>۲۵</sup>علی اکبر کلانتری، پیشین، ص ۳۹ به نقل از آیه الله محمد فاضل لنکرانی، القواعد الفقیهیه، ج ۱، ص ۵۰۵.

<sup>۲۶</sup>شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام، ج ۱۲، ص ۴۷۶.

دکتر وهبة الزحیلی در یک **جمع بندی کلی** دیدگاه جمهور فقهای مسلمین می گوید: دارالاسلام آن محدوده جغرافیایی را شامل می شود که تحت سیطره حکومت اسلامی باشد و احکام اسلام در آن نافذ بوده و شعایر اسلامی در آن اقامه شود<sup>۲۷</sup>

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

---

<sup>۲۷</sup> وهبة الزحیلی، آثار الحرب فی الفقه الاسلامی، دمشق، دارالفکر، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲، ص ۱۶۹. «هو انّ کلّ ما دخل من البلاد فی محیط سلطان الاسلام و نفذت فیها احکامه و أقيمت شعائره قد صار من دارالاسلام.»